

جك و جانت راج

ترجمه

احمدكريمى

# جامعه شناسى فقر

پيشگفتار

تحليل معرفت الاجتماعى و فقر

جامعه شناسان و اشخاصى كه در زمينه جامعه شناسى قلم مى زنند، كتابهاى پرحجم فراوانى درباره فقر تاليف کرده اند. ليكن سهم اين تاليفات در بستر «جامعه شناسى فقر» - از حيث فراهم آوردن عناصر لازم براى ايجاد يك چهارچوب نظرى (تئوريك) - بسي ناچيز بوده است. يكي از علل اين امر آن است كه جامعه شناسان فقط در اين اواخر به فقر در دنياى كنونى بذل توجه کرده اند. طى دهه ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ و چند سال اول دهه ۱۹۶۰ موضوع فقر تقريباً در هيچ يك از كتابهاى جامعه شناسى مورد بحث نبود.

درايالات متعدده فقر توسط «غير دانشگاهيان» سومياليست مانند مايكل هارينگتن (۱۹۶۲) و دوايت مكدونالد (۱۹۶۳) «از نو كشف» شد. در سال ۱۹۶۳، يك سال پس از انتشار كتاب سيمى ديگر امريكا<sup>۱</sup> كه در برانگيزتن علاقه عامه مردم تاثيرى بسزاداشت، اگر پژوهنده اى به جستجوى مطالبى درباره فقر بر مى آمد جز چند مقاله كوتاه به قلم جامعه شناسان، چيزى نيمى توانست گير بياورد. بسيارى از نويسندگان مقالات، مانند هارينگتن، از قضيت فقر مفرط در ثروتمندترين جامعه جهان ابراز تاسف مى كردند. از اين تاريخ به بعد تاليفات جامعه شناسختى در باب فقر گسترش مريعى يافت ولى اكنون در اوایل دهه ۱۹۷۰ نشانه هاى از كاهش علاقه به موضوع پديدارگشته است.

در واپس ماندگى جامعه شناسى فقر در قياس با تازه بودن مطلب، بى التفاتى جامعه شناسان حائز اهميت بيشترى بوده، چه اينان فقط بعد از آنكه عامه مردم به موضوع فقر رغبت نشان دادند به بحث و فحص در آن باره روى آوردند.

- ۱- مجموعه مقالاتى است به قلم سى تن<sup>۲</sup> از اقتصاددانان، جامعه شناسان و متفكران اجتماعى، و گزارشهاى تحقيقى مجامع و كميسيونهاى علمى كه توسط جك و جانت راج (Roach) ويراسته شده و قريباً ترجمه فارسى آن انتشار خواهد يافت. بخش فعلى مقدمه كتاب است - م.
- ۲- The Other America تاليف هارينگتن.

عقب ماندن جامعه‌شناسی فقر مسلماً بدان جهت نبود که آمار مربوطه وجود نداشت. واقعیات فقر ریشه‌دار که گریبانگیر میلیون‌ها نفر از مردم بود، در مدارك و نشریات دولتی منعکس بود. گزارش‌های پیاپی، که توسط سازمان‌های بیمه و سایر مراجع در تمام طول دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ نشر می‌یافت، به رغم عقیده شایع عمومی، نشان دهنده آن بود که ریشه‌های فقر دامنه‌دار بعد از اتمام بحران بزرگ اقتصادی برکنده نشده است.<sup>۲</sup>

گفته‌اند که در دوره مزبور تغییر اصطلاحات و وضع مفاهیم جدید ارجاعی به برعلاقه جامعه‌شناسان به موضوع فقر سایه تیره‌ای افکنده بود. بدین گونه، برچسب‌هایی مانند «فقر» و «فقیر» در تحقیقات مربوط به مشکلات اجتماعی و قشر بندی اجتماعی - مباحثی که معمولاً موضوع فقر در آنها مطرح و بحث می‌شد - جای خود را به عناوینی از قبیل «طبقه پایین»، «گروه کم درآمد» و یا «طبقه سوم»<sup>۳</sup> دادند. طبق این نظر، بخشی از جمعیت که در محرومیت شدید اقتصادی بسر می‌بردند، موضوع بسیاری از تحقیقات جامعه‌شناختی بودند اما به لحاظ دگرگونی اصطلاحات این توجه چندان آشکار نبود.

بررسی تألیفات و اوخرده‌هه ۱۹۴۰ و تمام دهه ۱۹۵۰ بر سست بودن چنین استدلالی اشاره دارد. در عین حال که تحقیق درباره فقر یا عنوان رایج تر آن، «طبقه پایین» یا «گروه - های کم درآمد»، بالاخص در دهه ۱۹۵۰، مورد توجه جامعه‌شناسان بود لیکن محققان متدرجاً عنایت بیشتری به طبقه متوسط پایین و مشکلات آنان، زندگی مردم حومه‌نشین، گرفتاری‌های آدم‌های اداری، و تکاپوی اشخاص برای هویت می‌ذول داشتند.

این تغییر گرایش - به فراموشی سپردن فقر و دل مشغولی روز افزون به نحوه زیست و مشقات طبقه متوسط تا حدی معلول برخی از شروط اساسی تحقیقات جدید اجتماعی بود که در گزینش مباحث تحقیق و شیوه‌های مطالعه محدودیتهایی را اعمال می‌کنند.<sup>۴</sup> من باب مثال، در دهه ۱۹۵۰ تعداد کثیری از باقیان تجاری<sup>۵</sup> پیدا شدند که به رفتار کارگران و مصرف‌کنندگان ذی‌علاقه بودند، و نه به اثرات فقر بر رفتار آنان. به علاوه، علی‌الظاهر فقر برای دوشیوه پروجته تحقیق در طول دهه ۱۹۵۰ - بر مبنای بر اساس نمونه‌گیری وسیع آزمایش‌های آزمایشگاهی - موضوع مناسبی محسوب نمی‌شدند.

علت مهم‌تر عدول توجه از فقر احتمالاً این بود که جامعه‌شناسان ظاهراً این

۳- به گفته برنز (۱۹۵۱) در سال ۱۹۴۴ که میزان اشتغال نیروی کار در اوج خود بود، نزدیک به یک چهارم کل خانواده‌های شهری به زحمت از عهده تأمین معاش خود بر می‌آمدند. در سال ۱۹۵۰ هایلبرونر مصیبت ۳۰ میلیون نفر از مستمندان امریکایی را که «در میانه فراخی و وفور نعمت» زیست می‌کنند، مورد بحث قرار داد.

۴- در امریکا طبقات اجتماعی از حیث درآمد به پنج گروه تقسیم می‌شوند که آخرین آنها، طبقه پنجم، فقیرترین همه به شمار می‌آیند. اما بنا به رسم معمول در ایران در اینجا آن را «طبقه سوم» گذاشتیم - م.

۵- ویراستاران منظور خود را در لفافه می‌گویند - م.

۶- تولیدکنندگان و فروشندگان عمده که سفارش دهنده تحقیق بودند - م.

frame of reference

اعتقاد رایج راکه وفور روزافزونی نعمت در دوره پس از جنگ جهانی دوم اثری از فقر در جامعه آمریکا باقی نگذاشته است، بی چون و چرا پذیرفته بودند. به عنوان مثال، اگر جامعه شناسان درباره تعداد و ترکیب گروه‌هایی که در دهه ۱۹۵۰ در فقر می‌زیستند، مطلبی می‌نوشتند نوعاً فقرا را کمتر از ۱۰ درصد کل جمعیت به حساب می‌آوردند. که به زعم آنها عمدتاً از سیاهپوستان، مهاجران، اهالی روستا، سالدیدگان و معلولین تشکیل می‌شدند.

تصاویری از این دست با آمار رسمی دولتی مابینتی خجلت‌آور داشت. آمار می‌گفت که تا سال ۱۹۶۳ اشاعه دامنه‌داری پیدا کرده بود (گوا اینکه مدتها قبل در دسترس بود) و حکایت از آن داشت که بیش از ۲۰ درصد مردم آمریکا فقیرند، و اگر این عدد را مفیدپوستان، شهرنشینان، غیرمهاجران، و اشخاص کمتر از ۶۰ سال تشکیل می‌دهند. تا اواسط دهه ۱۹۶۰ تعدادی از جامعه‌شناسان از عالم جهل‌یابی تفاوتی به‌دنیای واقعیت فقر قدم نهاده بودند و سخت سرگرم نوشتن درباره موضوعی بودند که تا آن تاریخ عمدتاً وجهه نظر روزنامه‌نگاران، فیلسوفان اجتماعی، اقتصاددانان، و گروهی از مأموران دولت بود.

آنچه از نظر ما حائز اهمیت است این است که اگر تألیفات دهه ۱۹۶۰ را دقیقاً مطالعه کنیم درمی‌یابیم که قسمت اعظم آنها از حیث تحلیل جامعه‌شناختی فقر ارزش چندانی ندارند. در توصیفاتی که از زندگی و نحوه زیست‌مستندان به دست داده شده و در مقاله‌های پیشماری که درباره جنبه‌های متعدد مبارزه با فقر به رشته تحریر درآمده، ارقام سودمندی می‌توان یافت، اما لازم است آنها را به صورتی منظم (سیستماتیک) مدون کرد. نخستین قدم ضروری در راه بنیانگذاری جامعه‌شناسی فقر.

طی چهار سال گذشته تعداد روزافزونی از جامعه‌شناسان در تحقیقات خود درباره فقر و رفتار فقرا از طرح‌های نظری<sup>۷</sup> مختلفی استفاده کرده‌اند. مفاهیم و فرضیه‌هایی که از پژوهش درباره قدرت اجتماع<sup>۸</sup> نشأت می‌گیرند در مورد توفیق یا شکست فقرا در مشارکت در اخذ تصمیماتی که در وضع آنان مؤثر است، مرتباً به‌بوته آزمایش گذاشته می‌شود. شاید بارزترین مثال قضیه، استفاده‌ای باشد که از طرح‌های نظری مربوط به کج رفتاری افراد و کنترل اجتماعی به عمل می‌آید. با این وصف، جای شک هست به اینکه بکار گرفتن طرح‌های نظری از رشته‌های خاص جامعه‌شناسی مرسوم - از قبیل بوروکراسی، سازمان رسمی و یا رفتار منحرفانه - بهره قابل ملاحظه‌ای به جامعه‌شناسی فقر رسانده باشد، یا آنکه خواهد رساند.

هرگاه از دیدگاه وسیع‌تری به قضیه نگاه کنیم، آنچه ظاهراً در وضع حاضر در حال انجام است رجعت به استفاده‌ای است که از طبقه پایین در تحقیقاتی که در دهه ۱۹۵۰ صورت می‌گرفت، به عمل می‌آمد. محرومیت مادی طبقه پایین چندان مورد علاقه جامعه‌شناسان نبود بلکه چیزی که مطلوب آنان بود به دست آوردن آمار و ارقام بود تا بدان وسیله به مقایسه نتایج تحقیقات خود درباره طبقه متوسط مبادرت کنند. همچنین، حدوث خارج از اندازه دردهای اجتماعی (مثل جرم و جنایت، بیسازمانی و ازهم‌پاشیدن خانواده‌ها، و بیماری روانی) در طبقه پایین، موجب شد که جامعه‌شناسان توجه خود را به این بخش از جمعیت معطوف

کنند تا بتوانند نسبت به ریشه‌های این قبیل دردها آگاهی بهتری حاصل نمایند.  
به بیان دیگر، پدیده‌هایی که با کلمات «فقر» و «فقیر» یا «می‌شوند بسرعت به  
«متغیرهایی مستقل» مبدل می‌گردند، به عواملی که در پژوهش دربارهٔ تعداد کثیری از  
جامعه شناسی علی‌الظاهر دارای «قدرت توضیحی» هستند. خلاصه، اگر تألیفات  
جامعه شناختی دربارهٔ فقر را که در این اواخر انتشار یافته‌اند ملاک داوری قرار دهیم، فقرا  
اساساً بدان جهت که «موضوع مطالعه» مهمی به‌عنوان یک گروه محسوب می‌شوند و برای  
غنی کردن جامعه شناسی به عنوان یک رشته علمی به کار می‌آیند، مورد عنایت جامعه -  
شناسان می‌باشند.

در نظر بسیاری از جامعه‌شناسان این داوری تا حدود زیادی سخت و خصمانه جلوه  
خواهد کرد. در حالی که عده‌ای دیگر، در عین حال که استعمال کلمت و عبارات زینده‌تری  
را مرجح می‌شمارند، ممکن است استدلال کنند که جامعه‌شناسی در دوره‌ای بلند در تحلیل و  
تخفیف مشکلات اجتماعی (مانند فقر) به درجه‌ای اثر بخش خواهد بود که کینیت و کمیت  
معرفت اساسی جامعه شناختی را بسی گسترش خواهد داد.

تا اینجا موضع مامبئی بر اینکه یک بحث علمی به نام جامعه شناسی فقر وجود ندارد،  
مبتنی بر این مدعا است که تعداد تألیفات مربوط به فقر که دارای جنبهٔ «نظری» یا «مفهومی»  
بوده‌اند بسیار اندک بوده مگر آثاری که منظور از نگارش آنها عیناً بسط مرزهای دانش در  
سایر شعب جامعه شناسی بوده است. آن دسته از مبادی نظری که موجودند یا می‌توان آنها  
را از ادبیات جامعه‌شناسی استخراج کرد، تقریباً به تمامی مربوط به «روانشناسی اجتماعی»  
فقر (مثلاً تئوری انگ گذاری)<sup>۹</sup> می‌باشند. مهم‌ترین تقیصهٔ بحث مزبور آن است که این  
نوع روانشناسی اجتماعی اساساً مبتنی بر شرایط فقر در امریکای معاصر است. این تئوری را،  
در حد اعلا خود، می‌توان به کشورهایی که از حیث صنعت بسیار پیشرفته هستند و اوضاع  
اجتماعی و فرهنگی آنها با اوضاع امریکا مشابه است (یعنی در حقیقت کانادا و انگلیس) «قابل  
صدور» دانست.

نتیجه‌ای که ما می‌گیریم این است: برخی از وجوه رجوانب روانشناسی فقر را از  
تألیفات کنونی می‌توان استخراج کرد اما یک چنین طرح محدود نفسیری به لحاظ آنکه  
منحصراً بر تحقیق دربارهٔ فقر امریکا بنیان دارد، برای یک روانشناسی اجتماعی فقر که  
می‌باید صور و شرایط فقر در ممالک توسعه نیافتهٔ سراسر جهان و نیز فقر مشهور در جوامع  
ثروتمند را دربرگیرد، ارزش قابل تردیدی خواهد داشت.

جامعه شناسی و تحلیل فقر جهانی

در دههٔ گذشته شاهد گسترش شگرف تألیفاتی بوده‌ایم که به تلریح یا تصریح فقر جهانی  
را مطرح نظر داشته‌اند - آثار فراوانی که توسط دانشمندان مختلف اعم از علوم فیزیکی یا

اجتماعی، از اقتصاددان گرفته تا جغرافیدان، کارشناس اقتصاد زراعی، متخصص تغذیه، و مردم شناس، به رشته تحریر درآمده‌اند.

جامعه‌شناسان باید توانایی آن را داشته باشند که به تحلیل فقر جهانی کمکی بیش از آن کنند که اکنون می‌کنند. با در نظر گرفتن محدودیت حوصله و مقاصد پیشگفتار حاضر، و مهم‌تر از آن نقیصه‌ها و ابهاماتی که در تفکر مادر مرحله فعلی وجود دارد، مدعی آن نیستیم که یک چهارچوب جامع نظری برای جامعه‌شناسی فقر که متأثر از فرهنگ امریکا نباشد و جامع همه شئون مربوطه باشد، فراهم آورده‌ایم. معهذاً، پاره‌ای از جهات، تأکیدات، قلمروها و سطوح موضوع تحقیقی را که به اهتمام بیشتری نیازمند است، باز نموده‌ایم و بطور اجمال در باره آنها نظر داده‌ایم.

عطف توجه به نهادی سیاسی و اقتصادی

آنچه غالباً در بسیاری از آثار جامعه‌شناختی درباره فقر، «تقرب‌نهادی»<sup>۱۰</sup> انگاشته می‌شود دل مشغولی با «نهادهای فقر» است مانند شبکه غیر رسمی کمک متقابل، یا مطالعات نهادهای رفاه. یک چنین تحلیل نهادی «سطح پایین» چنان غرق در جزئیات می‌شود که عملیات اساسی نهادهای عمده اجتماعی که با فقر ارتباط دارند به طاق نسیان سپرده می‌شوند. چیزی که لازم است تحلیل تطبیقی جامعه‌شناختی کلان مقیاس<sup>۱۱</sup> است که به سازمان نهاد-های سیاسی و اقتصادی و نقش آنها در ایجاد و پایدار ساختن فقر عطف توجه نماید.

بررسی مجدد نقش ایدئولوژی

از آنجا که موضوع فقر با مسائل حادی مانند قدرت، استثمار، نابرابری، تعارض، و مسکنت بشری ارتباط دارد، جای تعجب نیست که بحث درباره مشکل فقر غالب اوقات مبدل به مجادله خصمانه آشکار در مورد ارزشهای تباین سیاسی و اقتصادی می‌گردد. جز تنی چند از جامعه‌شناسان کسی منکر آن نیست که بین جامعه‌شناسی و ایدئولوژی تا حدودی تداخل قلمرو<sup>۱۲</sup> وجود دارد. اعتقاد شایع این است که جامعه‌شناس کار آزروده و فهیم می‌باید به گرایش‌های ایدئولوژیک خود وقوف داشته باشد، و معمولاً هم وقوف دارد، چه این خصلت مددکار وی در انجام یک تحلیل جامعه‌شناختی، در قبال تحلیل ایدئولوژیک، خواهد بود.

واقعتاً رویه معمول جامعه‌شناختی با این وضع آرمانی (مطرب) چقدر فاصله دارد؟

۱۰- approach ، institutional approach نحوه نگرش به یک مسأله است - م.

۱۱- macro - sociological

۱۲- overlap

کلمه ایدئولوژی که ما در اینجا به کار می‌بریم اطلاق می‌شود به الگویی از اعتقادات و گرایشها و بالاخص آن دسته از اعتقادات و گرایشها که مربوطند به ارزشهای سیاسی و اقتصادی.

اینجا جای بحث دربارهٔ يك چنین مشکل اساسی نیست. لیکن می‌توان گفت که در مورد شیوه‌های تقرب جامعه‌شناختی در قبال مطالعهٔ فقر، این فرض که شیوه‌های جامعه‌شناختی و ایدئولوژیک تحلیل از یکدیگر منفک هستند، دواژ واقعیت است.

بنابراین، در عمل، انفکاک ایدئولوژی از جامعه‌شناسی در مطالعهٔ فقر ظاهراً وهمی بیش نیست. این وهم به واسطهٔ زیب و زیور روش‌های «عینی» تحلیل، تخریب‌شور و احساس بسیاری از کتابهای جامعه‌شناسی، و بالاتر از همه بواسطهٔ ایدئولوژی «شغلی» جامعه‌شناسان مبنی بر اینکه آنها بیش از سایر دانشمندان و اساتید دانشگاهی می‌توانند به تعصبات ایدئولوژیک خود لعاب بزنند، صلاحیت بیشتری یافته است. به‌ظن ما، دست‌کم در مورد مطالعهٔ فقر، اکثر جامعه‌شناسان برای يك نظم خیراندیشانه‌تر سرمایه‌داری اساساً ایدئولوگ‌هایی مآل اندیش‌اند، اما یا از اذعان به ط‌فداری از اصلاحات محافظه‌کارانهٔ اجتماعی اکراه دارند یا آنکه خبر ندارند به‌چنین تعصبی دچارند.

#### گسترش قلمرو روانشناسی اجتماعی فقر

گفتیم که تا آن‌حد که صحبت از جامعه‌شناسی فقر می‌شود، منظور عمدتاً تئوریها و بنیاد-های نظری روانشناسی اجتماعی است. بعلاوه، چنانکه اشاره کردیم، این دل مشغولی با روانشناسی اجتماعی فقیران جای بحث و شك فراوان دارد زیرا شدیداً مستظهر به تعدادی جهت‌گیری‌های<sup>۱۳</sup> نظری است که اساساً از مبحث رفتار انحراف آمیز (کجرفتاری) مایه می‌گیرند.

ما نه فقط با پژوهش در باب روانشناسی اجتماعی فقر سرعناد نداریم بلکه طالب توسعهٔ چنین پژوهشی هستیم تا شاید بدین ترتیب روانشناسی اجتماعی فقر جزء اساسی و مکمل روانشناسی عمومی فقر درآید. بالاخص، خوش‌ستار آنیم که «اندیشه»، «احساسات» و «اعمال» فقرا، از طریق نوالب نظری - نه از نوعی که اکنون متداول است مانند تز «ناکامی منزلتی»<sup>۱۴</sup>، تئوری «انگ‌گذاری» و «انگیزش طلب توفیق»<sup>۱۵</sup> - تحلیل و تفسیر گردد.

اهتمام به شرایط مادد فقر

یکی از افسانه‌های شایع جامعه‌شناختی این است که شرایط فیزیکی فقر (مانند خوراک و مسکن) از عوامل مهم تعیین‌کنندهٔ رفتار اشخاص نیستند یا حداقل، به لحاظ دارا بودن خصوصیتی «غیر اجتماعی»، از حیث تحلیل‌های اجتماعی اهمیت بال‌نسبه اندک دارند. تحویل عوامل محرومیت مادی به‌یک نقش کم اهمیت علی در رفتار فقرا، از جبرگرایی فرهنگی «ششاً می‌گیرد که نسبت به بواعث انگیزش و رفتار انسانی نظری بس تنگ دارد.

۱۳ - orientation status frustration

۱۵ - achievement motivation

بافشاری در این عقیده که لازم نیست جامعه‌شناسان در بند امکان تأثیر قاطع نحوه ارضاء نیازهای مادی بر رفتار اجتماعی اشخاص باشند بهره‌ای را که جامعه‌شناسان به مطالعه فقر می‌توانند رسانند دست‌کم به دو طریق عمده دستخوش مضیقه می‌سازد:

۱- مانع از آن می‌شود که جامعه‌شناسان به‌شاخت تشابهات بارز در رفتار فقیران که تنوع و اختلاف زمینه‌های فرهنگی و بالآخر خاصیت‌های تشابهات مزبور چندان تأثیری در آنها ندارد، عنایتی در خود بنمایند.

۲- برای فهم قضیه و همکاری با دانشمندان سایر رشته‌های علمی، خاصه دانشمندان علوم زیستی (بیولوژیک) که در مطالعات خود در باب فقر نسبت به نقش محرومیت مادی در کردار و رفتار آدمی استشعار بیشتری دارند، ایجاد رادع می‌کند.

هرگاه جهت‌ها و دورنمایی از این دست جزء جامعه‌شناسی فقر درآید، جامعه‌شناسان به نحوی روزافزون مواد و مطالبی را که سایر رشته‌های علمی عرضه می‌دارند، مورد استفاده قرار خواهند داد. عطف توجه به نهاد اقتصادی دال بر اتکاء به داده‌های ۱۶ علم اقتصاد است. عنایت به شرایط مادی فقر و اثرات آن مستلزم رجوع به مطالعات دامنه‌داری است - از تحقیقاتی که روانشناسان درباره فشار روانی انجام داده‌اند تا پژوهش‌هایی درباره تغذیه که اثرات کمبود غذایی را بر مزاج و سلامت آدمیان تحلیل کرده‌اند، مآخذ غیر دانشگاهی، خواه وقایع نگاری عینی جراید باشد خواه رساله‌های بحث‌انگیز، ممکن است فرضیات جدید و چهارچوب‌هایی ارزشمند ارائه دهند. منابع اطلاعات که خارج از حیطه جامعه‌شناسی باشند بالضرورة به فقرات فوق محدود نمی‌شوند. در حیطه خود جامعه‌شناسی زمینه‌های خاصی را می‌توان یافت که محققان فقر را به کار می‌آیند مانند جامعه‌شناسی روستایی و شهری، جمعیت‌شناسی، قشرپندی اجتماعی، و مخصوصاً جامعه‌شناسی توسعه (اقتصادی).

حتی موقعی که جنبه مربوط به یک رشته یا بحث علمی خاص، معلوم گردد جامعه‌شناس محتاج پشتکار و تخیل فراوانی است تا اطلاعات مخصوصی را که لازم دارد به دست بیاورد. اصطلاحات و مفاهیم نامأنوس و وجود تعداد بسیاری تحقیقات اختصاصی لیکن بی‌ربط بردشواری کار وی می‌افزاید. به‌عنوان مثال، تألیفات مربوط به توسعه اقتصادی بی‌تردید به بحث درباره فقر می‌پردازند، ولی قسمت اعظم آنها برای یک نفر جامعه‌شناس واجد اهمیت چندانی نیستند. اگر جامعه‌شناس آمار و اطلاعاتی را که رشته‌های دیگر عرضه می‌دارند به کار ببرد، ممکن است در مظان این اتهام قرار گیرد که با آنها را خوب نفهمیده و یا از آنها سوءاستفاده کرده است. ولو آنکه این گونه اتهامات گاه‌گاهی درست باشد، بحث و فحوصی که به دنبال آن می‌آید راه را برای مطالعه چند جانبه مسأله و ایجاد همکاری بین علمای رشته‌های گوناگون علمی - که غالباً برای آن زمینه چاک می‌کنند اما به ندرت کسی در بند آن است - مفتوح خواهد نمود.

بقیه پیشگفتار فعلی پهلوی است بین تفسیری که درباره مشکلات جامعه‌شناسی فقر بیان شد و مقالاتی که برای درج در این مجموعه برگزیده شده‌است. تمه پیشگفتار تحت عنوانهای ذیل مورد بحث قرار می‌گیرد: زندگی فقیران، اندازه‌گیری، حدود و خصوصیات فقر، و ریشه‌ها و راه‌های علاج؛ و این عنوان‌بندی باب‌بخش‌های عمده کتاب مطابقت دارد.

تا اینجا درباره این واقعیت که «فقر» مبتلابه زندگی روزمره دوئیک نفوس کره زمین است، چیزی نگفته‌ایم. این را که فقر برای آنها چه معنی و مفهومی دارد بامقالات مندرج در بخش اول باز نموده‌ایم. مقالات مزبور قاعدتاً نباید کسی را شگفت زنده کند. وسایل ارتباط جمعی مکرراً با ارقام و نمودارها توصیفات از فقر به دست داده‌اند. اما خبردار بودن از زندگی مصیبت‌بار فقیران منجر به تلاش‌هایی مستمر و پیگیر برای زدودن فقر نگردیده است. بلکه، پس از بروز خشم و خروش اولیه، که در جریان آن تکذیب‌های مصرائه مقامات مسئول درباره وضع رقت‌انگیز مستمندان باخواسته‌های خیراندیشان برای پایان بخشیدن به این اوضاع به‌هم‌آوردی برمی‌خیزند، کمیته‌ای برای تحقیق بیشتر درباره مسأله تشکیل می‌شود و چیزی که در تغییر زندگی فقرا مؤثر واقع شود انجام نمی‌پذیرد. منتخب ذیل که قسمتی از شهادت رابرت کولز در «کمیته تغذیه و حوائج انسانی» مجلس سنای امریکا (۱۹۶۹) می‌باشد، این وضعیت را به‌وجه احسن نشان می‌دهد:

... دو سال قبل اینجانب به اتفاق پنج پزشک دیگر مشاهدات خود را به کمیته فرعی سنای امریکا درباره اشتغال، نیروی انسانی و فقر، معروض داشتیم. اعلام نمودیم که در ایالت میسی‌سی‌پی نه فقط شاهد ممتد فقر و بینوایی بودیم بلکه با گرسنگی مزمن و سوء تغذیه مدتها که احتیاج به معالجه ممتد در بیمارستان بود برخورد کردیم - عوارضی که ما به عنوان پزشک نمی‌توانستیم در صدد علاج‌شان برآیم، برمی‌اینکه هیچ کدام از درسهایی که خوانده بودیم و آموزش‌های عملی که دیده بودیم به درد همچو مواردی نمی‌خورد. امروز پزشکان امریکایی طوری تعلیم دیده‌اند که ابتدا انتظار ندارند در این مملکت بامرضهائی که ناشی از کمبود شدید ویتامین است، با امراض انگلی شایع و میزان مرگ و میر نوزادان که شدت آن دست کمی از میزان مرگ و میر نوزادان در کشورهای عقب مانده آسیا و آفریقا ندارد، مواجه شوند.

در میسی‌سی‌پی تقریباً دو سال بعد از آنکه ما جریان این گرسنگی و سوء تغذیه را به استحضار مردم امریکا رساندیم - تکرار می‌کنم «تقریباً دو سال بعد» - بازهم در چند بخش ایالت، از جمله اهالی روستایی که ما شش

نفر پزشك در سال ۱۹۶۷ ویزیت کردیم؛ کودکانی را که دچار کمبود غذایی بودند و مبتلا به چندین مرض بودند دیدیم و هیچ‌جا پزشك ندیدیم. این اطفال در کلبه‌ها و زاغه‌ها بدون کمک پزشك و قابله و در شرایطی که مشابه زندگی بشر ابتدایی است، متولد می‌شوند و کمی نیست که صدایش را به اعتراض بلند کند.

چرا باید این کودکان، دو سال بعد از گزارش ما، باز هم گرسنه باشند، باز هم مریض باشند؟ چرا باید تعداد زیادی از کودکان امریکایی در تمام عمر چشم‌شان به پزشك نیفتد؟ وحشتناک است، برای همه خفت آور است که در کشوری مثل امریکا، که ثروتمندترین و قوی‌ترین کشوری است که تا به حال وجود داشته، باز هم باید همچو سؤال‌هایی را مطرح کرد...

نمی‌فهمم چرا باید این اوضاع ادامه داشته باشد و چرا ما باید مکرر در مکرر راجع به این مطالب حرف بزنیم، و اشخاصی مثل من مجبور باشند بیابند اینجا و این حقایق را که سالهای سال است در کتابهای پزشکی دفن شده‌اند، از نو بازگو کنند؟

واقعاً چرا باید این اوضاع ادامه داشته باشد؟ چرا ما باید مکرر در مکرر راجع به این مطالب حرف بزنیم؟ چرا باید حقایقی را که مالهای سال است آشکار شده از نو بازگو کنیم؟ دل مشغولی با روش‌شناسی، تعلیل، یا ایدئولوژیهای متخالف تا آن درجه که مطالعه فقر جالب توجه‌اند در آن باره باشد، کار بیدردسری است. تمام کسانی که به جامعه‌شناسی فقر ذی‌علاقه‌اند، پاسخ دادن به سؤالات رابرت کولز را باید وجهه‌همت خود قرار دهند.

اندازه‌گیری، حدود و خصوصیات فقر

کسی که از شرح زندگی مستمندان به‌رقت آمده باشد ممکن است این احساس به او دست دهد که اشخاصی که آثاری مفصل و بسیار فنی در مورد تعریف، اندازه‌گیری و حدود فقر تهیه و منتشر می‌کنند، نسبت به گرتاریهای واقعی فقر اکلشان نمی‌گردد.

آیا تلاش برای یافتن پاسخی به سؤالات «فقر چیست؟»، «چه کسی فقیر محسوب می‌شود؟» و «چه نسبتی از جمعیت فقیرند»، نمودار تجمل پرستی فکری و معنوی وی-خیالی نسبت به مشقات بشری است؟ یا اینکه سؤال و بحث و مناقشه می‌تواند رهنمون به یافتن راهی برای ازاله فقر گردد؟

هرگاه کسی پیشنهادی برای از بین بردن فقر می‌کند لابد درباره چیزی که پیشنهاد

ازین بردنش را می‌کند تصویری در ذهن دارد. موقعی که باکسانی که همین هدف را دنبال می‌کنند همقدم می‌شود، درمی‌یابد که درعین حال که جملگی درمورد هدفهای کلی اتفاق نظر دارند در تعریف و مفهوم فقر بایکدیگر هماواز نیستند. ازاین رو برای آنان لازم می‌آید که قبل از آنکه قدمی در راه ازاله فقر بردارند، به این سؤال پاسخ دهند: «فقر چیست؟»

فقر را معمولاً «برآورده نشدن نیازهای اساسی بشر به حد کفایت» تعریف کرده‌اند. این تعریف بیدرنگ دو سؤال دیگر را مطرح می‌کند: «نیازهای اساسی کدامند؟» و «اقتناع آنها تاچه حد کافی محسوب می‌شود؟» در این خصوص تعاریف فراوانی می‌توان یافت که در فاصله دومیز تهائی قرار می‌گیرند که یکی از آنها نیازهای اساسی بشر را عواملی می‌داند که موجبات بقا و حیات آدمی را فراهم می‌کند و دیگری نیازهای مزبور را بر حسب سطح متوسط زندگی جامعه‌ای معین تعریف می‌کند. به همین منوال، معنی «کافی» از «حجت کافی» تا «تخمین بلندنظرانه» تونیر می‌کند.

در این باره که اشخاصی فقیر محسوب می‌شوند که به حدی محرومند که بقا جسمانی شان در معرض تهدید قرار می‌گیرد، اختلاف نظر چندانی وجود ندارد. اما در این باره که اشخاصی شدیداً محروم نیستند فقیر به شمار نمی‌آیند، توافق نظر چندانی وجود ندارد. اکثر تعاریف فقر این اندازه تلخ و خشن نیستند. یک دلیلش شاید این باشد که از يك «زندگی خوب» حداقل - که باید همه افراد جامعه از آن برخوردار باشند - تصویری در ذهن داریم. این تصور به نوبه خود متأثر از سرسپردگی به ارزشهای انساندوستانه است، اما درعین حال از مشاهده چیزهایی که در دسترس «آدم متوسط» (میانگین) است تأثیر می‌گیرد. وقتی که فقر بر حسب فاصله پایین‌ترین فقر جامعه با قشر متوسط تعریف گردد، ملتفت می‌شویم که به تعریف فقر بر حسب نابرابری اجتماعی نزدیک می‌شویم. چنین تعریفی بر این فرض مبتنی است که تا زمانی که نابرابری اجتماعی وجود داشته باشد فقر نیز وجود خواهد داشت، زیرا که همواره عده‌ای در سطحی پایین‌تر از متوسط قرار خواهند داشت. از این جهت مسأله‌ای که مطرح می‌شود این است که جامعه حاضر است تاچه حد نابرابری را تحمل کند. یکی از دلایل فنی تعریف فقر بر حسب «احتیاجات اساسی انسان برای بقا جسمانی خود»، این است که مناسب حال اکثر مردم جهان نیست. در حالی که می‌دانیم دو سوم جمعیت جهان دچار گرسنگی هستند و تعداد بیشماری از آنها از ماوی و پوشاک به منظور حفظ خود از سرما و گرما بی‌نصیب‌اند، این گفته متناقض جلوه می‌کند. چند جامعه انگشت‌شمار (مثل بومیان استرالیا و قبایل کوچک دیگر) وجود دارند که در آنها تمام نیازهای اساسی فرد را، در صورتی که خوراک، پوشاک و مسکن برایش فراهم بوده باشد، مرتفع شده می‌توان تلقی کرد. مع الوصف، عملاً کلیه کشورهای جهان به درجات متفاوت از نحوه زیست به‌خور و نمیر که مبتنی بر کشتاورزی سنتی است دور شده و به طرف تخصص، بهره‌گیری از علوم و فنون، شهرنشینی - خلاصه، «امروزی بودن» - رفته‌اند. این سیر نیازهای جدیدی پدید آورده و به نیازهای قدیم شکل و مفهوم تازه‌ای داده است. مثلاً، زندگی در شهر ایجاب می‌کند که سکونت‌گاه «مناسب»، طوری باشد که نه فقط آدم را از سرما

وگرمای حفظ کند بلکه از حیث حریق خطری برای خود و دیگران ایجاد نکند، و اینکه آب آشامیدنی، سیستم فاضلاب و جمع آوری زباله و دفع آنها فراهم گردد. این مسائل در جامعه روستایی به سادگی حل و فصل می شود و ناتوانی در حل آنها معمولاً فقط به یک یا دو خانواده لطمه می زند. در اکثر جوامع امروزی پوشاک «مناسب» به این معنی نیست که آدم را از گرمای آفتاب و سرمای هوا محفوظ نگاهدارد، بلکه پوشاک آدم باید باشغلی که دارد یا امیدوار است احراز کند، شایسته و مناسب بوده باشد. اشتغال در خارج از خانه موجب نیاز به وسایل ایاب و ذهاب است. مجموعه نیازهای روبه گسترش مادی و اجتماعی که باسور متحول سازمان اجتماعی مرتبط است، حد و حصر نمی شناسد. این چند مثال حاکی از آن است که تعریف «حداقل» فقر ممکن است چندان مفید فایده نباشد. عواملی که با شکل سازمان اجتماعی ارتباط دارند، با چیزی که «انقلاب تمنیات روزافزون» نام دارد تقویت می شوند - این انقلاب بدان معنی است که مردم تیره روز به اقداماتی که آنها را فقط از گرسنگی، بیماری یا برهنگی در امان دارد، خرسند نخواهند بود.

هر تعریفی که برای فقر اختیار کنیم، باز با مشکل اندازه گیری فقر، با وضع نوعی ملاک برای تمیز فقیران از نافقیران روبرو هستیم. تازمانی که چنین ضابطه ای در دست نداشته باشیم، اظهار نظر قانع کننده درباره شدت وحدت مسأله یا توفیق و یا عدم توفیق اقدامات چاره گرانه، دشوار خواهد بود.

در ادبیات جامعه شناسی فقر دو نوع ملاک می توان یافت: مطلق و نسبی. ملاک مطلق متضمن الصاق بر حسب قیمت به حوائج زندگی («مرز فقر») است و فقیر محسوب داشتن کسانی که درآمد آنها پایین تر از رقمی معین بوده باشد. موقعی که ملاک نسبی را به کار ببریم پایین ترین بخش توزیع درآمد را گروه فقرا تشکیل می دهند.

از آنجا که وضع ملاکی برای فقر مستلزم عینیت بخشیدن به تعاریف خاص فقر است، ملاکهای مربوطه در معرض همان تشتت آراء و مشکلاتی قرار دارند که خود تعاریف. مرز فقر را می توان بالاتر یا پایین تر رسم کرد و در نتیجه، تعداد فقرا به همان اندازه بیشتر یا کمتر می شود. از بحث فوق این موضوع را می توان دریافت که تشتت آراء درباره اینکه چه چیزی «حداقل قابل قبول سطح زندگی» را تشکیل می دهد، واقعیتی است. شاید این موضوع چندان آشکار نباشد که تا آن حد که برآوردهای فقر می باید به عنوان مبنایی برای اقدامات بهسازی به کار روند، ترسیم خط (مرز) فقر بیشتر تحت تأثیر ملاحظات سیاسی قرار می گیرد تا برآوردن از شرایط مطلوب زیست. این امر تا حدی بدان سبب است که هزینه برنامه های بهسازی [تخفیف دامنه فقر] همپای ازدیاد تعداد فقیران افزایش می پذیرد. همچنین، دولتها از قبول مرز فقری که تعداد کثیری از افراد شاغل و خانواده های آنان را دربرگیرد، اکراه دارند.

در عین حال که ملاکهای مطلق فقر از این حیث که دلالت دارند بر یک سطح زندگی معین مطلق هستند، از این حیث که از لحاظ زمانی ثابت باشند یا اگر دقیق تر بگوییم، دلالت داشته باشند بر دسته ای از نیازمندیها که دارای اعتبار و سندیت ذاتی هستند، مطلق

نیستند. (در اینجا موضوع هزینه‌های متغیر اقلام ثابت مطرح نظر ما نیست. البته بابت این تغییرات باید مبالغی منظور داشت. موضوع، مفهوم متغیر نیازمندی است.) «ملاکهای مطلق» به مجرد آنکه نیازمندیها از شاخص‌هایی مانند مقدار مصرف پروتئین و کالری فراتر می‌روند، با تصورات نسبیّت «آلوده» می‌شوند. خواه «لازم» باشد آدم سالی چندبار به سلمانی سر بزند بانه، بچه پول توی جیبی «لازم» دارد تا بتواند به سینما برود و خانواده «احتیاج» به چند متر مربع سرپناه [مسکن] دارد که وسعت آن بستگی به سطح متوسط زندگی در اجتماع مربوطه دارد. حوائج اولیه در یک جامعه ممکن است در جامعه‌ای دیگر که افراد آن با مشکلات سدجوع دست به گریبان هستند، تجملی به‌شمار آید. درست به همان گونه که مجموعه نیازمندیها از جامعه‌ای به جامعه‌ای توفیر می‌کند، در جامعه‌ای واحد نیز همچنانکه سطح زندگی تغییر می‌یابد توفیر می‌کند.

به کاربردن ملاکهای نسبی فقر، که به عنوان وسیله‌ای برای اجتناب از مسائلی که در صورت استقرار ملاکهای مطلق بدانها برخورد می‌کنیم پیشنهاد شده، خود دشواریهایی پدید می‌آورد. آیا ثلث پایینی جمعیت را «فقیر» باید شمرد یا ربع، خمس یا عشر جمعیت را؟ دلیل ترسیم خط در جایی معین محتملا با این موضوع ارتباط خواهد داشت که آن بخش از جمعیت با درآمد خود چه نیازمندیهایی را می‌تواند برآورده سازد. یعنی توسل به نوعی مفهوم ملاک مطلق. در واقع، در امریکا انتخاب یک پنجم جمعیت که از حیث درآمد در پایین مرتبه قرار دارند به عنوان گروه فقرا - که عده‌ای از مؤلفان از این تعاده پیروی می‌کنند - متأثر از توافق آن با نتیجه‌ای است که در صورت به کار بستن ملاکهای مطلق به آن می‌رسیم. به همین منوال ترسیم مرز فقر در کشورهای فقیر متأثر از اندیشه سطح زندگی «کافی» است. معقولانه نیست که کسی یک پنجم جمعیت بی بضاعت را گروه فقرا بشناسد در حالی که عده‌ای بالای این مرز فقر باشند که به نان شب محتاج‌اند. همچنین در جامعه‌ای که بخش عظیمی از مردم در خارج از اقتصاد پولی قرار دارند، به کاربردن ملاک نسبی مناسب نیست زیرا که شاخص متداول - مقدار درآمد - به‌زیستی این اشخاص را نمی‌تواند اندازه‌گیری کند.

استعمال ملاکهای نسبی نیز مانند ملاکهای مطلق از ملاحظات «سیاسی» برکنار نمی‌تواند بود. بطوری که در تعریف فقر متذکر شدیم، مفهوم فقر در قیاس با سطح متوسط زندگی فقر را به جنبه‌ای از نابرابری اجتماعی تحویل می‌کند. وقتی که ملاک نسبی را به کار ببریم، همواره پایین‌ترین قشری وجود خواهد داشت مگر آنکه برابری تمام و کمال باشد. در این صورت هزینه از میان برداشتن فقر، برای قشرهایی که در بالاتر از مرز فقر قرار دارند به نحو سرسام‌آوری گران جلوه خواهد کرد. جلب حمایت اکثریت مردم برای اجرای برنامه‌های تقلیل و تخفیف فقر محتملا منوط به اثبات و تفهیم این مطلب خواهد بود که قشر پایین جامعه محتاج اقلامی است که اکثریت جامعه آنها را «ضروری» تشخیص می‌دهند.

بحث فوق گویای آن است که ملاکهای فقر که عملاً به کار می‌روند، آینه‌ای از

ملاکهای نسبی و مطلق اند، و در هر کدام از آنها یکی از دو عنصر نسبی یا مطلق غلبه دارد. کیفیت آمیختگی تا حد زیادی بستگی دارد به مناسب بودن ملاک برای جامعه‌ای که مورد تحقیق است. ملاکهای مطلق عمدتاً در جوامعی به کار می‌آیند که قسمت اعظم مردم دستخوش حرمان شدید مادی هستند. در این قبیل کشورها سطح متوسط زندگی به درجه‌ای پایین است که اگر کسی از آن برخوردار باشد بازهم از مایحتاج اساسی بشری شدیداً محروم است. متدرجاً که سطح متوسط زندگی بالاتر می‌رود، ملاکهای نسبی به همان اندازه ارزش بیشتری پیدا می‌کنند.

علاوه بر مشکلاتی که مفهوم فقر در بر دارد، اصطلاح «اندازه‌گیری» دال بر تقدیر ۱۷ فقر است. اگر سؤال شود «فقر در آنجا تا چه اندازه است؟»، در صورتی که بتوانیم رقمی ذکر کنیم پاسخ دادن آسانتر می‌شود. (نباید انتظار داشت که جواب به سؤال فوق همان اندازه آسان بشود که به سؤال «دو دو تا می‌شود چندتا؟»). از این رو، پژوهنده برای نشان دادن حد و حدود فقر می‌باید دست به ابداع نمایانگرهایی<sup>۱۸</sup> بزند که دارای ارزشهایی عددی باشند. نمایانگرهایی که در مقالات منتخب در این کتاب به کار رفته‌اند مشتمل اند بر: مصرف کالری، مصرف پروتئین، طول عمر، میزان مرگ و میر نوزادان، مسکن (که درجه مناسب بودنشان با تعداد اتاقها، دارا بودن آب لوله‌کشی، برق و سایر تسهیلات نمایانده می‌شود)، آموزش و پرورش (که میزان بسط آن با نسبت باسوادان به بیسوادان، تیراژ مطبوعات، و تعداد دانشجویان مؤسسات عالی‌تحصیلی نموده می‌شود)، بیکاری، تولید ناخالص ملی، درآمد سرانه، مصرف سرانه (که غالباً از طریق پدیده‌های همبسته، مانند تعداد اتومبیل‌های سواری، مصرف انرژی و تولید سیمان اندازه‌گیری می‌شود)، سهم هر یک از گروه‌های پنج‌گانه درآمد در کل درآمد ملی مملکت، هزینه حداقل خواربار و لباس و مسکن در قیاس با درآمد.

این شاخص‌ها با فقر چه ارتباطی دارند؟ آیا دامنه نوسان هر یک از آنها حاکی از شدت وضعف دامنه فقر است؟ بحث مختصری درباره چندتایی از آنها این ارتباط را روشن خواهد کرد. مصرف اندک کالری و پروتئین دلیل گرسنگی و کمبود غذایی است که ارتباط آن با فقر آشکار است. کوتاه بودن طول عمر و بالا بودن میزان مرگ و میر کودکان بابرخی از شرایط فقر ملازم دارند مانند بدی تغذیه، بدی بهداشت و مسکن نامناسب. پایین بودن میزان سواد دلالت بر اشتغال به کاری کم درآمد دارد. مقایسه درآمد با هزینه‌های حداقل سطح زندگی یا هزینه خانوار برای مایحتاج اساسی حکایت از توانایی خانواده به رفع نیاز-متدیهای خود دارد. تولید ناخالص ملی، درآمد سرانه، و مصرف سرانه برای مقایسه چند کشور سودمندند زیرا فرض بر این است که پایین بودن شاخص‌های مزبور نمودار پایین بودن سطح زندگی عمومی است. وجود همبستگی آماری بین خود شاخص‌ها مؤید صحت این فرض است.

انتخاب شاخص و استعمال آنها در فلان تحقیق به چندین عامل مرتبط بستگی دارد: درجه مقایسه پذیری شاخصها، که به موجب آن محقق می‌تواند به مقایسه‌های معنی‌داری که طالبش است بپردازد؛ خصوصیت جامعه‌ای که مورد تحقیق است؛ و در دسترس بودن اطلاعات و آمار (عجالتاً درباره عوامل فنی صحبت می‌کنیم و از نشانی ایدئولوژی صرف نظر می‌کنیم). به عنوان مثال، در کشوری که بخش قابل ملاحظه‌ای از جمعیت جزء اقتصاد پولی قرار ندارند بلکه خود مستقیماً یا از طریق مبادله کالا به کالا (معامله پایاپای) نیازمندیهایشان را برمی‌آورند، درآمد سرانه<sup>۱۹</sup> شاخص چندان قابل اعتمادی برای نشان دادن فقر نیست. یا درآمد سرانه پایین ممکن است با انواع فراوانی از خدماتی که دولت هزینه‌شان را تأمین می‌کند جبران و تکمیل گردد، و در این صورت پایین بودن رقم درآمد سرانه بطور کلی بالا بودن سطح زندگی را از نظر مستور می‌دارد. دو کشور که درآمد سرانه آنها مشابه باشد ممکن است از حیث فقر، به علت نحوه توزیع درآمد، دچار تفاوت‌های فاحشی باشند.

ذکر این مطلب شایان اهمیت است که بسیاری از شاخص‌های فقر شاخص‌های انتقال از شکل سنتی سازمان اجتماعی به اشکال مدرن آن نیز می‌باشند. یکی از میزبان عمده فرایند نوگرایی (امروزی شدن) نقل و انتقال به طرف اقتصاد پولی است، و شاخص‌های پولی در زمره کثیرالاستعمال‌ترین شاخص‌ها به شمار می‌آیند. سایر وجوه نوگرایی که شاخص‌ها نمایانده آنها هستند عبارتند از صنعتی شدن (تولید خالص ملی و بیکاری)، تخصص (آموزش و پرورش)، شهرنشینی (مسکن و شاخص‌های آن)، و بسط ارتباطات صوری (سواد و تیراژ جراید).

هرگاه محققان را بر اساس شاخص‌های انتخابی‌شان داوری کنیم، چنین می‌نماید که اکثر آنها بر این عقیده‌اند که هر اندازه نوگرایی افزون‌تر باشد، فقر کمتر است. خواه این عقیده بیان‌کننده «واقعیت» باشد یا خیر، تعصبات مسلکی پژوهشگران یا آمیزه از واقعیت و تعصب مسأله‌ای است قابل بحث.

نظرات مربوط به محدودت یا توزیع فقر که در منتخبات بخش دوم کتاب مندرج است به دو طبقه کلی منقسم می‌باشد. یکی از آنها جغرافیایی (فلان قاره، ناحیه‌ای از دنیا، کشور) است؛ و دیگری خصوصیات خود فقرا است (سن، تعداد افراد تحت تکفل، محل سکونت<sup>۲۰</sup>، آموزش و پرورش). بیاناتی از این دست که «امریکای لاتین به اندازه آفریقا یا آسیا دچار فقر نیست» به طبقه اول تعلق دارد، در حالی که جمله «تقریباً ۲۰ درصد جمعیت روستایی، در مقایسه با ۲۰ درصد جمعیت شهری، فقیر بودند» به طبقه دوم متعلق است. اظهار

۱۹- موقی که صحت داده‌های سرشماری و اطلاعات مینا، مشکوک باشد تمییز خود رقم درآمد سرانه دشوار است. این اشکالات در مورد سایر شاخص‌ها نیز وجود دارند.

۲۰- معمولاً منظور محل سکونت در شهر یا روستا است، گو اینکه ممکن است به منطقه‌ای از کشور نیز دلالت داشته باشد.

نظریاتی که دربارهٔ حدوث فقر شده کلاً متکی به موجود بودن آمار و داده‌ها یا نوع سازمان اجتماعی نیست، بلکه از دامنه و شدت فقر نیز متأثر است. سعی در توصیف مشروح خصوصیات فقیران در کشوری که درآمد سرانه‌اش کمتر از ۳۰۰ دلار در سال است، مثل اندازه‌گیری قد و بالای فیل با میکرومتر (ریز سنج) است. معمولاً به بیاناتی راجع به حدوث فقر از نوع اول (جغرافیایی) برخوردار می‌کنیم که اشارت به کشورهای دارند که فقر در آنها پر دامنه و شدید است. شرح آماری فقر عمدتاً در مورد کشورهای موجود است که در آنها فقر منحصراً دامنگیر قشر نازکی از جمعیت می‌باشد. با اینکه امکان دارد در این قبیل کشور فقر دامنهٔ وسیعی نداشته باشد، نباید غافل از این باشیم که ممکن است بخشی از جمعیت به همان شدت دچار محرومیت بوده باشند که مردم کشورهای فقیر. این واقعیت را در بخش اول کتاب، زندگی فقیران، خواهیم دید.

توصیف مبسوط خصوصیات فقیران در به دست دادن قرائن و اماراتی مربوط به علل و علاج وضع زندگی آنان سودمند تراند بود، لیکن ممکن است منجر به تبدیل بسط خصوصیات به علل گردد. توجه غیر منطقی به خصوصیات فقرا مانع از آن خواهد شد که این موضوع را مورد تأمل قرار دهیم که چگونه کارکرد کلی جامعه بخش معینی از جمعیت را از نعمات و برکات خود محروم داشته است. تلاش برای کاهش فقر در این قبیل موارد، منحصر خواهد شد به اندرز دادن فقرا مشعر بر اینکه باید کمرهاشان را سفت ببندند و آستین‌هاشان را بالا بزنند تا بتوانند با کدیمین و عرق جبین خود را از منجلاب مسکنت بیرون بکشند زیرا فرض را بر این می‌گذاریم که خود آنها مسبب فقر خود هستند.

اندازه‌گیری فقر در پیچیدن راه به طرف فهم علل و اثرات فقر و یافتن راه‌هایی برای تقلیل یا از میان برداشتن آن، اولین و اساسی‌ترین قدم محسوب می‌شود. نمودار، شکل، جدول و بیاناتی دربارهٔ حدوث فقر، ابزار کمی هستند. معیناً موقعی که به صورت نهایی این قبیل ابزارها نگاه کنیم از درک این مطلب غافل می‌مانیم که ظاهر عینی آنها بر تصمیمات ذهنی دربارهٔ تعریف‌ها، ملاک‌ها، شاخص‌هایی که در این زمینه ساخته و پرداخته‌ایم، سایه می‌افکند. این تصمیمات منوط هستند به ارزشهای شخص محقق و سفارش دهندهٔ تحقیق - که ممکن است با ارزشهای ما انطباق داشته باشند یا نداشته باشند - و نیز به زمینهٔ سیاسی. برای آنکه نادانسته تحت تأثیر تعصبات و تصمیماتی که در بطن آنها [تعاریف، ملاک‌ها، نمودارها و جداول و غیره] پنهانی جای داده شده قرار نگیریم، عقل سلیم حکم می‌کند که شک و احتیاط را جایز بشناسیم.

#### ریشه‌ها و علاج

وقتی که روش‌هایی برای اندازه‌گیری فقر، که مقایسه بین کشورها را ممکن می‌سازد، به دست آید تحلیل تفاوت‌هایی که بین ممالک فقیر و غنی وجود دارد میسر خواهد شد. اصطلاحاتی که برای توصیف کشورهای فقیری که تاکنون آنها را فقیر می‌خواندیم به کار می‌روند، مشعر بر اختلافاتی هستند که، به نظر بسیاری از اصحاب رأی، واجد معنی علی هستند.

اصطلاحات مورد بحث عبارتند از: «غیر صنعتی»، «توسعه نیافته»، «کم توسعه یافته»، و «در حال توسعه»، در مقابل «صنعتی»، و «توسعه یافته». می‌توان چنین نتیجه گرفت که کشورهای فقیر از آن جهت فقیرند که به حد کفایت صنعتی نشده‌اند یا، به بیانی کلی‌تر، از حیث توسعه اقتصادی در سطحی پایین قرار دارند. منظور خود را ساده‌تر بیان کنیم: کشورهای فقیر به اندازه‌ای که تمام مردم بتوانند در سطحی بالاتر از بخور و نمیر زندگی کنند، [کالا و خدمات] تولید نمی‌کنند.

کسانی که کشورهای فقیر را به اسم «دنیای سوم» می‌خوانند معمولاً تأکید بر این دارند که علت اصلی توسعه نیافتگی آنها روش استعمارگرانه<sup>۲۱</sup> ملل صنعتی است. بطور خلاصه استدلال آنها از این قرار است: موقعیت کشورهای فقیری که مابقی مستعمره بودند توسعه اقتصادی و اجتماعی شان را محدود و آنان را مقهور و مملیه منافع قدرتهای استعمارگر نمود. استنلال سیاسی موجب رهایی آنان از استثمار نشده است، چه کشورهای ثروتمند از طریق کمکهای خارجی، سرمایه‌گذاری، تفرقه‌های بازرگانی و سیاستهای تجاری خود می‌توانند نفوذ شگرفی بر توسعه اقتصادی آنها اعمال نمایند<sup>۲۲</sup>. این نفوذ فقط موقتی به حال مردم جهان سوم مفید واقع می‌شود که برنامه و طرحهای عمرانی آنها با هدفها و منافع کشورهای ثروتمند انطباق پیدا کند. حتی در این صورت نیز پیشرفت حاصله نصیب گروه قلیلی می‌شود که پاسدار منافع بیگانگان در میهن خود هستند. بدین گونه، نابرابری فاحش درآمد در کشورهای فقیر در مقایسه با کشورهای ثروتمند عمدتاً منتج از استثمار خارجی تلقی می‌شود.

غالباً خود نابرابری درآمد به عنوان یک عامل بی مؤثر در ادامه فقر عمومی به شمار می‌آید. علت این وضع آن است که منابع موجود برای مصرف در دست عدد قلیلی از مردم متمرکز است که مبدارانه صرف کالاهای تجملی وارداتی می‌کنند. این طرز مصرف باعث می‌شود که سرمایه‌های ملی به عوض آنکه در داخل کشور به کار انداخته شوند عاید تولیدکنندگان ممالک صنعتی گردد و در نتیجه، توسعه اقتصادی دچار محذور شود. ایتمان چنین استدلال می‌کنند که توزیع عادلانه‌تر درآمد نه فقط مستقیماً به ترفیه حال بنیه جمعیت کشور کمک خواهد کرد بلکه موجب افزایش تقاضا برای تولیدات داخلی کشور نیز خواهد شد.

در باره ارتباط توزیع نامساوی درآمد با فقر توافق نظر کلی وجود دارد، لیکن توافق نظر در باره ارتباط استثمار و فقر کمتر است. بسیاری از جامعه‌شناسان استثمار را تزی که مناسب میباحثات سیاسی است تلقی می‌کنند و ارزش علمی چندانی برایش قائل

۲۱- کاربرد این مفهوم منحصر به سرزمینهای توسعه نیافته نیست. در آمریکا - مثلاً - اصطلاح من بود در توضیح فلاکت سیاهپوستان، پورتو ریکویها، مکزیکوهای آمریکا، بومیان اصلی و سایر اقلیتها فراوان به کار می‌رود.

۲۲- کسانی که به روشهای معمول بازار مشترک (جامعه اقتصادی اروپا) آشنایی دارند مفهوم استعمار جدید را خوب می‌دانند.

نیستند. به لحاظ مطالعات عدیده‌ای که مؤید سودمندی مفهوم استثمار در پژوهش‌های اجتماعی است، ادامه مقاومت در قبال استعمال آن مانع و رادع غیر لازمی است، چه تعداد زیادی از پدیده‌های پراهمیت را از صحنه بحث و فحص خارج می‌کند. این مقاومت ممکن است از آن جهت فعلیت یابد که برای توزیع مجدد درآمد در چهار چوب سرمایه داری رفاه بخش<sup>۲۳</sup> می‌توان دلایلی اقامه نمود و حال آنکه توزیع خود با این چهار چوب در منازعه است. هرگونه تعصبی هم که در کار باشد، بررسی تألیفات مربوط به فقر جهانی حاکی است که بد نقش توزیع درآمد در فقر تأکید بیشتری می‌شود تا به نقش استثمار. تباین دیگری که بین ممالک فقیر و غنی وجود دارد این است که کشورهای توسعه نیافته جهان، که دو سوم جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند، از حیث نفوس پر رشدترین نواحی دنیا هستند. این «انفجار جمعیت» در مناطقی که هم اکنون درآمد سرانه در آنها بسیار پایین است، دراطاله فقر عنصر مؤثری می‌باشد. در اینجا دیگر موضوع مقدارخوان گسترده (منابع موجود)، یا تقسیم نامساوی آن مطرح نیست، بلکه تعداد آدمهایی است که می‌خواهند از آن تناول کنند.

از بین عللی که برای فقر ملتها ذکر می‌شود مهم‌ترین آنها از این قرارند: قلت پیشرفت اقتصادی، توزیع شدیداً نابرابر درآمد، و کثرت مفرط جمعیت.

#### علاج فقر: (الف) کشورهای صنعتی

برنامه‌های تقلیل فقر در کشورهای صنعتی مبتنی بر میزان پیش‌بینی شده «رشد اقتصادی» و غالباً تابع برنامه‌های افزایش رشد مزبور هستند. فرض بر این است که رشد مستمر اقتصادی، خاصه رشدی سریع، اشتغال در سطحی بسیار بالا را تأمین خواهد نمود. رشد اقتصادی علاوه بر تأثیر مستقیم خود بر فقر، موجبات تأمین مالی مجاهدات دیگری را که در راه تقلیل فقر انجام می‌گیرد فراهم خواهد نمود؛ برخی از این مجاهدات ضمناً با خود توسعه اقتصادی نیز مرتبط هستند. بعلاوه، تأمین هزینه‌های برنامه‌های مبارزه با فقر از محل عواید حاصله از رشد اقتصادی، مانع از پایین آمدن سطح زندگی غیر فقرا می‌گردد.

برنامه‌های عمران منطقه‌یی<sup>۲۴</sup> یکی از این تدابیر است که هدف از اجرای آنها متنوع کردن اهالی مناطق عقب مانده از نعمات صنعتی شدن است. تعلیم و تربیت - برنامه‌های مبارزه با بیسوادی، آموختن زبانهای بیگانه، آموزش شغلی و فنی، برنامه‌های آموزش جوانان در دبیرستانها و مؤسسات عالیه - به‌عنوان وسیله‌ای مهم برای یافتن شغل برای کسانی که واجد شرایط لازم برای احراز مشاغل نیستند یا به‌عنوان راهی برای تأمین اشتغال برای نسلهای آینده، پیشنهاد گردیده است. در صورتی که تعداد مشاغل به حد کفایت

۲۳ - Welfare Capitalism مثل انگلیس - م.

۲۴ - مانند سازمان عمران قزوین - م.

تباشد یا اینکه مزد این مشاغل به حدی پایین باشد که پرداختن به آنها امرار معاش را تکافو نکند، مجاهدات فوق ثمری به بار نخواهد آورد.

ممالک صنعتی برای تخفیف مشقات فقرا به دو طریق دیگر نیز اقدام می کنند: «حفظ درآمد» (اعطای کمکهای دولتی؛ بیمه بیکاری، سالخوردگی و ناتوانی؛ مدد معاش خانوادگی؛ و تضمین درآمد سالانه تا مقداری معین) و فراهم آوردن خدماتی که هزینه آنها به عهده دولت است (مسکن ارزان قیمت؛ آموزش و بهداشت مجانی؛ دادن صبحانه و ناهار رایگان به دانش آموزان مدارس). طریق اول بطور مستقیم پول را در دست اشخاص محتاج می گذارد، در حالی که طریق دوم با رفع نیازمندیهای آنان منابع محدودشان را بسط می دهد چه در صورتی که این سرویسها از طرف دولت به رایگان فراهم نمی شد فقیران مجبور بودند بهای آنها را از جیب خود بپردازند. تا آن حد که هزینه های دوطرح فوق از مالیات تصاعدی تأمین شود و خدمات مربوطه در دسترس کلیه کسانی که بدانها نیازمندند نهاده شود، این رویه مآلاً دارای خاصیت توزیعی (توزیع درآمد) است.

در کشورهای صنعتی علیرغم علاقه ظاهری به تنظیم خانواده (محدود کردن تعداد اولاد) و آگاهی عمومی مردم به ارتباط اندازه خانواده و فقر، محدود کردن جمعیت معمولاً یکی از روشهای مشهور برای تقلیل دامنه فقر نبوده است. معهذاً، مشهود نبودن آن دلیل بر این نیست که در کشورهای صنعتی محدود کردن زاد و ولد بی اهمیت تلقی می شود. بسیاری از پیشنهادهای جامعی که برای دستگیری از مستمندان ارائه شده، مشتمل بر آگاه کردن مردم به اهمیت کنترل تعداد اولاد نیز می باشد. در ایالات متحده اعتراضهای گروههای اقلیت دلالت بر این دارد که نه فقط اطلاعات مربوط به جلوگیری از آبستنی در اختیار آنها گذاشته شده بلکه فشار قابل ملاحظه ای نیز بر فقرا برای به کار بستن دستورهای ضد آبستنی اعمال گردیده است. از جوه دیگر نگرانی نسبت به کنترل جمعیت به منظور مبارزه با فقر، مخالفت شدید مردم آمریکا به اعطای مدد معاش بابت هر سر فرزندان است، برای اینکه رویه مذکور فقرا را به داشتن اولاد زیاد ترغیب خواهد کرد. این استدلال قوت و اعتباری ندارد، چه آمار کشورهای که سالها است به اعطای کمک معاش اطفال می پردازند، چنین رابطه ای را مسجل نمی دارد.

از میان نرفتن فقر در اکثر کشورهای مدرن، صنعتی، و توسعه یافته جهان ممکن است آدم را به این سؤال رهنمون شود که آیا ارتباط بین نوگردی<sup>۲۵</sup> و تقلیل فقر به همان سادگی است که می توان تصور کرد یا خیر. با اینکه نوگردی با ارتقاء سطح زندگی و کاهش درصد افرادی که در مرز یا پایین تر از مرز فقر بسر می برند همراه است، موجد وضعیت های فقر انگیز نیز هست. در واقع ممکن است قضیه از این قرار باشد که خود مفهوم فقر نقد قابل اعمال در جوامعی است که نوگردی در آنها تا درجه معینی تحقق پذیرفته باشد. به اعضاء جوامع معاصر که وجه معیشت آنها از شکار، خوشه چینی یا کشت و زرع بدوی تأمین

می‌شود (که نزدیک به «نوع آرمانی» اجتماعات اولیه هستند) معمولاً نام فقیر یا قبلا به فقر اطلاق نمی‌کنیم، گو اینکه در سطح بخور و نمیر زیست می‌کنند. اطلاق اصطلاح فقر علی‌الظاهر موقعی مصداق پیدا می‌کند که بخشی از جمعیت یک جامعه برای رفع نیازمندیهای خود احتیاج به پول دارد.

در جوامع مدرن توانایی فرد در اقتناع نیازمندیهایش منوط به تصمیمات سیاستی<sup>۲۶</sup> است که فرسنگها دورتر اتخاذ می‌شوند. سیاستهای پولی و مالی برای کم کردن آهنگ تورم، میزان بیکاری و رانیز بالای برد. عملکرد عادی اقتصادهای سرمایه‌داری مبتنی بر بیکار بودن گروهی از مردم است. اولویتهای متغیر مملکتی، مانند برنامه‌های فضایی ایالات متحده که اخیراً از بودجه آن کاسته شده است، موجب می‌شوند مردم خود را برای مشاغلی که ایجاد شده آماده و حائز شرایط نمایند، و سپس آنها را بیکار به حال خود رها می‌سازند. به عنوان مثال، در ایالت‌های واشنگتن و کالیفرنیا تعداد زیادی از مهندسان و تکنیسین‌های عالی‌مقام فضایی مدتهاست بیکارند، زیرا آموزش و مراتب علمی آنان طوری است که از عهده انجام مشاغل دیگر بر نمی‌آیند. تصمیمات شرکتها در مورد خودکار کردن<sup>۲۷</sup> عملیات و فعالیتهای خود در وضع بازار کار اثر می‌گذارد و شرایط و خصوصیات آموزش شغلی را دگرگون می‌سازد. نه فقط توانایی مردم در تأمین حوائج خود تحت تأثیر این قبیل تصمیمها قرار می‌گیرد، بلکه نفس اوضاع و احوال نوگردي به هنگامی که فرد شاغل به کار است این توانایی را محدود می‌کند. من باب مثال، ساکنان شهر وقتی که بی‌پول باشند، نمی‌توانند آذوقه خود را فراهم نمایند، یا سکونت گاهی آبرومندتر از آلونک شهری دست و پا کنند.

با این وصف، اکثر جوامع مدرن صنعتی ظرفیت قمع محرومیت شدید مادی را دارا می‌باشند. زیرا که منابع مالی در اختیار دارند، دارای دستگاهها و سازمانهایی برای توزیع درآمد یا فراهم آوردن خدمات هستند، و برای ارزیابی و تخفیف اثرات تصمیمات سیاستی و مسایل لازماً در پد اختیار دارند. معهذاً، در اکثر کشورهای صنعتی فقر قلع و قمع نشده است. کشورهای توسعه نیافته، به درجات متفاوت، از تمام امتیازات فوق بی‌بهره‌اند، اما همه آنها امیدوارند که موفقیت‌هایی را که بسیاری از ممالک صنعتی طی دو دهه سال گذشته کسب کرده‌اند، در عرض چند دهه آینده به دست آورند.

(ب) ممالک توسعه نیافته

تقریباً تمام ثقات علم اقتصاد متفق الرأی هستند که مبرم‌ترین و واجب‌ترین نیاز کشورهای فقیر توسعه اقتصادی آنها از طریق ارتقاء ظرفیت تولیدی خود می‌باشد.<sup>۲۸</sup> مهم‌ترین

۲۶ - Policy decision

۲۷ - استفاده از ماشینهای الکترونی - م.

۲۸ - توسعه موفق اقتصادی فقط اعتلاء سطح زندگی را امکان‌پذیر می‌کند، و نه تضمین. اینکه چه کسانی از توسعه اقتصادی منتفع می‌شوند، بستگی به نحوه توزیع درآمد دارد. هرگاه شاخص موفقیت، رشد اقتصادی به‌میزانی بسیار بالا باشد این امکان هست که توسعه اقتصادی

وسيله‌ای که توسط آن افزایش قابل ملاحظه‌ای در تولید تحقق می‌پذیرد صنعتی شدن است، که کارگران را به تولید کالاهایی که ارزش آنها بسی بیشتر از مبلغ هزینه مایحتاج اولیه آنان است توانایی سازد.<sup>۲۹</sup> از طریق صنعتی شدن، کارگران کشاورزی («بخش اولیه» اقتصاد) برای خود و برای کارگران صنعتی («بخش ثانوی») به حد کفایت خواربار و سایر محصولات کشاورزی تولید می‌کنند. در نقطه‌ای معین در این فرایند (صنعتی شدن) مازادی که توسط هر دو بخش مزبور تولید می‌شود به حدی می‌رسد که تأمین هزینه‌های دسته‌ای از مشاغل خدمتی<sup>۳۰</sup> («بخش ثالث») میسر می‌گردد. انگیزه، برای افزایش ظرفیت تولیدی یا استفاده تمام و کمال از آن، منوط به موجود بودن بازار برای کالاهای تولیدی است، به این معنی که کارگران کشاورزی هیچ دلیلی برای تولید مازاد، در صورتی که نتوانند آنرا به فروش برسانند، ندارند و لول آنکه در تمام کشور احتیاج شدیدی به آذوقه وجود داشته باشد.

صنعتی شدن مستلزم به دست آوردن ابزار و تجهیزات مکانیکی است<sup>۳۱</sup>، و خود مکانیزاسیون محتاج منابع نیرو است. تسهیلات حمل و نقل برای رساندن مواد خام و محصولات تمام شده از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر، ضروری می‌باشد. این چیزها همگی گرانتیست هستند، و کشورهای درحال توسعه سخت دچار کمبود سرمایه‌اند. از این رو، به دست آوردن سرمایه به صورت مشکل عمده‌ای درمی‌آید، و راه حل‌های گوناگونی که برای رفع این مشکل ارائه شده خود موجد دشواریهای دوگانه دیگری است: استفاده از وام‌های مقیدکننده یا استثمارگرانۀ خارجی، و دشواری‌های استهلاک اصل و فرع آنها. البته توسعه اقتصادی فرایندی منظم به صورتی که اجمالاً در بالا بیان شد، نیست. غالب اوقات یکی از بخش‌های اقتصاد (معمولاً صنعت، به لحاظ سرمایه‌گذاری هنگفت در آن) از سایر بخش‌ها پیش می‌افتند، که گاهی از اوقات عواقب آن مصیبت‌بار خواهد بود. بارزترین مثال این قضیه بحرانهای فاجعه‌آمیز کشاورزی و صنعتی در اتحاد جماهیر شوروی طی دهه ۱۹۲۰ است، گویانکه عوامل دیگری نیز در پیدایش آنها دخیل بود.

تا اینجا درباره توسعه اقتصادی قطع نظر از لازمه‌های اجتماعی آن سخن گفتیم. چنانکه طرح‌ریزان برنامه‌ها در کشورهای توسعه نیافته به تجربه دریافته‌اند، برنامه‌ریزی

→

فرین توفیق بوده باشد بی آنکه بهبود قابل توجهی در سطح زندگی مردم حاصل آید زیرا ممکن است پایه شروع پایین بوده باشد. مثلاً، رشدی به میزان ۱۰ درصد در درآمد سالانه ۳۰۰ دلار منجر به افزایش ۲/۵ دلار در هر ماه به درآمد می‌گردد.

۲۹- شرحی که از این پس می‌آید، صورت ساده شده فرایندهای است که در کشورهای صنعتی مغرب زمین وقوع پذیرفته است.

۳۰- service occupation

۳۱- مکانیزاسیون وسیله منحصر به فرد ازدیاد تولید نیست. در کشاورزی، «انقلاب سبز» در برگیرنده عوامل ذیل نیز می‌باشد، به وجود آوردن انواع بذرهای پر بازده و مقاوم، استعمال کود شیمیایی و آفتکش‌ها و حشره‌کش‌ها، طرحهای آبیاری، و پرورش اغنام و احشام سریع رشد و زود پروار.

برای توسعه اقتصادی بدون عطف توجه به عوامل اجتماعی نتایج ناگواری به بار خواهد آورد. اکثر ممالک توسعه نیافته، مانند ممالک صنعتی سرمایه داری و کمونیستی، به لزوم نوعی دستگاه مرکزی برای تسبیح برنامه ریزی اقتصادی و اجتماعی پی برده اند. چنین دستگاهی آمیزه ای است از اقتصاد و حکومت، و برای تمام کشورهای فقیر از هر چیز لازم تر و واجب تر است. در زمره مسائلی که «برنامه ریزی مرکزی» باید حل و فصل کند، مهم ترین شان به قرار ذیل است: آیا تحت نظام کنونی مالکیت زمین مکانیزاسیون کشاورزی امکان پذیر است؟ چه مقدار از منابع محدود مالی کشور می باید صرف خدمات بهداشتی و رفاه شود، و چه مقدار برای ازدیاد ظرفیت تولیدی سرمایه گذاری گردد؟ سرمایه گذاری در صنایع سنگین درازاء بی التفاتی به تولید اقلام مصرفی تا چه اندازه نقص غرض خواهد بود زیرا که انگیزه مردم را به تولید محدود خواهد نمود؟ (پاسخ به سوالات فوق بیشتر به ملاحظات سیاسی بستگی دارد تا به برنامه ریزی «منطقی» اقتصادی، برای اینکه مسائل مزبور با این موضوع که «در دوره معینی از زمان چه چیزی گیر چه کسانی می آید» ارتباط مستقیم دارد.)

در راه ازدیاد ظرفیت تولیدی از طریق صنعتی شدن، نیازهای اجتماعی گوناگون دیگری به وجود می آید. پدیده هایی از قبیل پیچیدگی روز افزون سیستم کار که منتج به تخصص می شود، آمار رسمی سازمان اجتماعی، و شهرنشینی - که جملگی با صنعتی شدن پیوستگی دارند - همه ای از چگونگی این نیازها را به دست می دهند. دارا بودن کارگرانی با سواد، و فن آموخته قبلاً مستلزم بسط تسهیلات آموزشی و تأسیس هنرستانهای فنی است که خود آنها محتاج معلم و استاد کار و کارکنان فنی هستند. کارگران برای آنکه بتوانند به طرز کارآمد و وظایف خود را انجام دهند باید صحیح و سالم باشند، و لازمه این امر فراهم آوردن خدمات بهداشتی و رفاه است، این قبیل خدمات به نوبه خود به وجود کارکنانی آموخته و تحصیل کرده و پزشک و غیره نیازمند است. از آنجا که صورستی نظارت اجتماعی به سستی گرایده اند، از ایجاد و تقویت دستگاه حقوقی و دادگستری گزیری نیست. ناکامیابی در تحکیم و گسترش این قبیل نهادها و سازمانهای اجتماعی، آهنگ توسعه اقتصادی را بسیار کند خواهد کرد. سطح توسعه اجتماعی که برای توسعه اقتصادی لازم است سطح زندگی را اندکی بالا خواهد برد ولی این پیشرفت برای جامعه بسیار گران تمام خواهد شد. هرگاه هدف ملی، ارتقاء قابل ملاحظه سطح زندگی اکثریت مردم بسرعتی زیاد باشد دشواریهای کار صعب تر از آن هستند که به نظر می آیند.

هزینه این گونه دگرگونیهای پدیده اجتماعی تنها مانع عمده پیشرفت نیست. قبلاً به زندگی آسوده، حتی پر انجمل اقلیت معدود ممالک توسعه نیافته اشاره کردیم. همچنین از خصوصیات کشورهای مزبور یکی این است که اقلیت مرفه مالیات ناچیزی می پردازد و بهره ای که به تولید ملی می رساند، بواسطه عادات مصرفی خود، بسیار اندک است. سیاستهای اقتصادی و اجتماعی مانند اصلاحات ارضی - که نظام بزرگ مالکی را درهم می شکند - یا اخذ مالیات تصاعدی به نفع این گروه نیست، گویانکه این سیاستها توسعه اقتصادی را تسهیل می کند. از سوی دیگر، کارگران با سواد و چیز فهم خطر بالقوه ای برای قدرت و

امتیازات آنان به شمار می‌آیند. هر گاه اعضاء اقلیت متمکن کشورهای توسعه نیافته متصدی مناصب عالیه مملکتی نمی‌بودند یا مراجع تصمیم‌گیرنده را در قبضه کنترل خود نمی‌داشتند، هیچ‌یک از جنبه‌های فوق‌چندان اهمیتی نمی‌داشت. این مناصب و مراجع، که غالباً مورد حمایت قدرت نظامی و اقتصادی کشورهای خارجی و شرکت‌های انحصارگر بین‌المللی است، دست و پال اقلیت را در تدوین سیاست‌های عمرانی به نفع خویش باز می‌گذارد. اینها قسمتی از واقعیاتی است که موجب ادامه فقر اکثریت مردم کشورهای عقب‌مانده می‌باشد. از این گفته نباید چنین استنباط شود که گروه صاحب قدرت و امتیاز همواره از تحول اجتماعی جلوگیری می‌کند، چه توسعه اقتصادی و اجتماعی منافع و مزایای اقلیت را گسترش می‌دهد، اما موضوع اینجا است که تازمانی که امکانات بهره‌گیری از تحول و توسعه آشکار نشود از مقاومت و مخالفت با آن دست بر نمی‌دارد. حتی در این صورت نیز تحول اجتماعی ممکن است در جهت بهبود زندگی فقیران انجام نگیرد.

تا اینجا بحث ما درباره علاج فقر در کشورهای توسعه نیافته بر توسعه اقتصادی و اجتماعی تمرکز داشت. بسیاری از جنبه‌های شرح فوق در عین حال می‌تواند مبنای بحث درباره توزیع مجدد درآمد و ثروت باشد. برخی از اقداماتی که در این خصوص می‌توان انجام داد عبارتند از: اصلاحات ارضی، مالیات تصاعدی، اتخاذ تدابیری برای توزیع عادلانه رشد اقتصادی در میان تمام جمعیت کشور و تهیه خدمات بهداشتی و رفاه برای عامه مردم. پاره‌ای از اقدامات مذکور به لحاظ نقش خود در تسریع توسعه اقتصادی ارتباط غیرمستقیمی با کاهش فقر دارا می‌باشند، و حال آنکه پاره‌ای دیگر از این حیث دارای تأثیر مستقیم هستند، بدین معنی که درآمد فقرا را بالا می‌برد یا آنکه موجب بهبود شرایط زیست و معیشت آنان می‌گردد.

اکنون می‌پردازیم به سومین راه حل پیشنهادی برای تخفیف فقر در کشورهای توسعه نیافته: کنترل جمعیت. جهان بینی‌ها و نحوه نگرش‌هایی که مبنای ارائه طریق‌های گوناگون برای توسعه اقتصادی و توزیع مجدد درآمد و روش‌های نیل به هدف‌های مذکور است، موضوع مناقشات و مجادلات شدید است. با این وصف، جمله ناظران، در مورد وجوب امور فوق [توسعه اقتصادی و توزیع درآمد] هم‌رای هستند. اما در مورد کنترل جمعیت این اتفاق نظر وجود ندارد. این موضوع ممکن است خوانندگان کتاب را که با ادله طرفداران محدود کردن افزایش جمعیت آشنا می‌دارند، مبهوت سازد. طرفداران کنترل جمعیت که در مجامع علمی و وسایل ارتباط جمعی نفوذ فراوان دارند، «انفجار جمعیت» را یکی از علل (اگر نه تنها علت) عمده فقر جهانی و شکاف روزافزون بین ممالک فقیر و غنی می‌شمرند. پیشنهادهای ارائه شده برای کنترل جمعیت به سه طریق با برنامه‌های توسعه اقتصادی به منظور کاهش فقر، ارتباط دارند. نخست این امر که جمعیت بسیاری از ممالک، توسعه نیافته سریع‌تر از تولید ناخالص ملی آنها رشد می‌کنند دال بر این است که حتی برنامه‌های موفق عمرانی در نهایت مراتب نقطه این فایده را دارند که همان سطح زندگی پایین را حفظ کنند. دوم، ضرورت تخصیص درآمد، حاصله از رشد اقتصادی به تأمین معاش جمعیتی کثیرتر، مانع از

سرمایه‌گذاری مجدد وجوه برای توسعه آتی است. سوم، تعداد روز افزونی از خیل مردم معروم نیروی بالقوه‌ای برای اغتشاش و ناآبائی اجتماعی، که با توسعه منظم اقتصادی مبنای آنست، تشکیل می‌دهند. آنطور که صاحبان این نظر بدلولیج می‌گویند، نتیجه غائی ناکامیابی در کنترل جمعیت استیلای مال و نحل بی‌تمدن بر دنیا است.

مخالقان کنترل جمعیت به‌عنوان چاره اساسی فقر در کشورهای توسعه‌نیافته این فرض را که زیاده‌ای جمعیت مشکلی است که در تمام کشورهای مورد بحث اهمیتی یکسان دارد، قبول ندارند. مثلاً، بعضی از کشورهای جمعیتی اندک دارند. وانگهی، کثرت نفوس باعث ایجاد تقاضا و بسط فعالیت‌های اقتصادی می‌شود. در تعدادی از کشورهای توسعه نیافته مشکل اساسی زیاد بودن تعداد جمعیت نیست، بلکه عمدتاً کثرت افراد کم سن و سالی است که از عهده تصدی مشاغل تولیدی بر نمی‌آیند. اما انتقاد اصلی اینان از تز [بد بودن] زیاده‌ای جمعیت این است که این نظریه از ایدئولوژی مزورانه‌ای که هدف عمده آن حفظ مناسبات کونی اقتصادی و سیاسی بین کشورهای جهان است، دفاع می‌کند. استدلال این گروه آن است که ناتوانی ممالک توسعه‌نیافته در تأمین گذران زندگی جمعیت زیاد خود چندان معلول محدود بودن منابع طبیعی و سرمایه آنها نیست که معلول استتکاف ممالک توسعه یافته از دست کشیدن از رویه‌های استثمارگرانه‌ای که تأمین‌کننده ثروت و قدرت آنها است.

□

## وضع اجتماعی و اقتصادی سیاه‌پوستان در ایالات متحده آمریکا \*

س. کلور دیک  
ترجمه  
مروش حبیبی

کاست، طبقه و قربان ساختن

در سالهای سی (یعنی طی دهه چهارم قرن حاضر) و. لوید وارنر<sup>۱</sup> و الیسون دیویس<sup>۲</sup> طرحی تصویری برای تحلیل روابط نژادی در جنوب ایالات متحده آمریکا تهیه کردند و آن را به‌علاقه‌مندان عرضه داشتند و شناساندند. این طرح ناظر بر روابط سیاهان و سفیدان در یک نظام تمایز رنگی بود، نظامی که روابط اقتصادی و سیاسی نیز خانوادگی و خویشاوندی را شکل می‌بخشید و بانظامی حقوقی تقویت می‌شد. هر یک از دو کاست (کاست بزرگ سیاه و کاست بزرگ سفید) شامل طبقات اجتماعی بودند که از نظر میزان ثروت و سابقه

\* از مجله داندالوس Daedalus جلد ۹۴ شماره چهارم سال ۱۹۶۵.

Ellison Davis - ۳

W. Loyd Warner - ۲

Sr. Clair Drake - ۱